

آقا محمد شاه قاجار

سخت‌گوشی آقا محمد شاه در کرمان و رفتار وی با لطفعلیخان زند مایه آن شده است که چندین نکته بنیادی درباره فرمانروایی وی یکسره نادیده بماند:

۱- آقا محمد شاه به روشنی دریافته بود که روش کشورداری صفویان بر پایه برتری دادن گروهی از مردم کشور بر دیگر ایرانیان به انگیزه دینی مایه جدا شدن سرزمینهایی چند از بدنه ایران شده است. هر چند سر برآوردن شناخت این نکته را در شورش محمود غلزایی (افغان) بر دولت صفوی می‌توان دید، که خود را ایرانی می‌خواند و فرمانده ارتشش مردی زرتشتی از کرمان بود، و نادر شاه افشار نیز به همین نکته آگاه بود و کلاه و تاج را جایگزین دستار کرد و پیوسته خود را نادر «ایران زمین» می‌خواند، آقا محمد شاه و جانشینانش خود را شاهنشاه ایران می‌خواندند. به دیگر سخن این دیدگاه در کشورداری استوار شد. باید به یاد آورد که دانش دینی آقا محمد شاه در اندازه اجتهاد بود و سخت پایبند دین.

۲- آقا محمد شاه که همه سالهای زندگی پیش از رسیدن به شاهی را در دربار کریمخان زند سپری کرده بود مردی بود بسیار کتابخوان و بسا زمان را در کتابخانه پُربار شیراز* می‌گذراند و از این راه با تاریخ گذشته ایران به خوبی آشنا بود و گفته می‌شود بارها به دیدن بازمانده کاخهای تخت جمشید / پارسه رفته بود. پس شگفت نیست که قاجاریان تاج شاهی خود را تاج کیانی خواندند، یعنی کهنترین شاهی نیمه تاریخی نیمه استوره‌ای ایرانیان.

* (پس از فرو گرفتن شیراز آقا محمد خان آن زمان دسته‌ای از ارتش خود را به سوی آن کتابخانه برد تا مبادا آن کتابخانه ارزنده در آشوب جنگ آسیب ببیند).

۳- بر او برای فرو انداختن شاهی زندیان خُرده گرفته‌اند. ولی باید به یاد آورد که آشوب جانشینی کریمخان و برکنار کردن و کشتن آن جانشینان که برخی کمتر از سه ماه شاه بودند کشور و مردم را به لبه پرتگاه نابودی کشانده بود.

به پیامد فرو افتادن صفویان، کشور دچار پدیده‌ای شد که آن را "بحران مشروعیت" می‌خوانیم.

پدیده‌ای بسیار هراس‌انگیز که که هستی کشور و یکپارچگی آن را در بیم انداخته بود. هر از چند گاهی کسی سر بلند می‌کرد و چند گاهی بر همه یا بخشی از کشور فرمانروایی می‌کرد و زورمند دیگری از راه می‌رسید و او را فرو می‌انداخت و... و باز و باز این چرخه مرگبار کشور را در چمبرهء ویرانگر خود در هم می‌فشرد و کم‌کم خورد می‌کرد. اینجا دو پرسش را باید به میان آورد:

۱- چرا بسیاری از کسانی که پس از صفویان میاندار سیاست ایران شدند کسی را به نام این که از شاهزادگان صفوی ست پیش می‌انداختند و می‌کوشیدند به نام او کار خود را از پیش ببرند؟

۲- چرا پس از اسلام تنها دو شاهنشاهی ایرانی دیر پاییدند؟ صفویان و قاجاریان!

سخن ما درباره قاجاریان است. در سرشت همه فرمانرواییهاست که نخست خود را استوار سازند و سپس پایدار. این دو خواسته فراهم نمی شود مگر آنکه مردم، توده مردم، فرمانروا و فرمانروایی را با نمونه شناخته شده در بینش خود هم رنگ ببینند، یعنی آن چه که در دانش مردمشناسی فرهنگی به آن "نمونه بنیادی" (Archetype) می گوئیم. به باور این نگارنده قاجاریان درین زمینه هوشیارانه، که هوشمندانه کار کردند. در پایان سده ۱۸ میلادی ایران کشوری بود واپسمانده، در هم شکسته، بسیار بسیار تنگدست و ایرانیان مردمی سخت آسیب دیده بودند. این بود برمانده ای / میراثی که به قاجاریان رسید. از سوی دیگر چندین جنگ سنگین بیرونی و بسیار گردنکشیهای درونی پی در پی روی داد. جدا از دست اندازی پیوسته کشورهای استعماری. با این همه، قاجاریان هم تا آن اندازه که توان ملی اندک ما در سنجش با آن کشورهای بزرگ راه می داد کشور را نگه داشتند و هم خود فرمانروا ماندند. به یاد باید آورد که در پایان سده ۱۹ میلادی تنها دو کشور مسلمان مستقل در سراسر آسیا و آفریقا بر جا بود، امپراتوری عثمانی و ایران! چگونه قاجاریان توانستند؟

یاد آوری:

این رشته یادداشتها نه در ستایش و نه در نکوهش آقا محمد شاه قاجار است؛ آن چه که درباره فرمانروایی وی ناگفته که نادیده مانده در این یادداشتها نوشته و یادآور می شود. دو دیگر چه شد که رژیم می که وی بنیاد کرد دومین فرمانروایی پایدار ایران پس از اسلام است؟ شناسایی و بنیابی این نکته نیاز ملی امروز و همیشه ما ست. سپس بکشیم تا دریابیم چه شد که، به ناخواست، ایران در این بازه زمانی نتوانست با کشورهای اروپایی و یا به ویژه ژاپن، همپا شود و به جهان نو درآید؟ پرسش دردمندانه فرزند ایران، شاپور عباس میرزا همچنان و پس از دو سده بی پاسخ مانده است: فرنگی (فرستاده ناپلیون) شما هر چه می کنید درست می آید و ما نه؟ (گفتاورد چکیده سخن عباس میرزا)

آقا محمد خان برای رسیدن به شاهی و دستیابی به تاج و تخت با چند پُرسِمَانِ چالش برانگیز روبرو بود و ناگزیر به یافتن راهکاری برای چیره گشتن بر هر یک از دشواریهای پیش رو.

الف- درون کشور:

۱- نخستین از آن رشته دشواریها پدیده «مشروعیت» بود و یادگاری از صفویان که فرمانروایی خود را بر پایه ای دینی نهاده بودند. هر چند برای برنشانیدن چنین بنیادی سخت گُشیها و دُرُشتیها کردند و کوششها، تا جایی که خود را سید هم وانمودند*، در دو سده و اندی دهه فرمانروایی صفوی کم نبودند مردمی که سخت پایبند آن

باورها و راه و روشها شده هوادار آن بودند.

از این روی هر چند صفویان بر افتاده بودند، بسیاری، تنها «حکومت مشروع» را می جُستند و پذیرفتنی می دانستند. برای همین کم و بیش هر کس که پس از صفویان آهنگ فرمانروایی داشت کسی را که شاهزاده ای صفوی می خواند پیش می انداخت و خود به نام وی کار خویش پیش می راند. ندر قلی، سپس نادر شاه، در آغاز هم چنین کرد. کریمخان زند به زیرکی از این گرداب دوری جُست و به سادگی خود را نماینده مردم / وکیل الرعایا خواند.

آقا محمد خان که دشواریهای بر آمده از روش صفویان را می شناخت، که یاد کردیم، هم از آغاز دو بال فرهنگ مردم را به دیده گرفت و در کار آورد: پیشینه پیش از اسلام کشور و نیز مسلمانی ایشان، که خود نیز مسلمان شیعه باورمندی بود.

۲- آشوب پس از درگذشت کریمخان زند یکپارچگی سرزمینی کشور را کم و بیش از میان برده بود که نابسامانیهای دهه های واپسین فرمانروایی صفویان و غلزاییان، محمود و اشرف، و آشوب سالهای پایانی شاهی نادر شاه افشار را هم باید پیش زمینه این تنش و آشوب شمرد. آقا محمد خان به نبرد همه آن پراکندگیها رفت.

۳- آسیب دیدگی و فرو مُردن گروه برگزیدگان / اَلیت کشور که پس از درگذشت شاه عباس یکم صفوی گام به گام پیش می رفت اکنون به گونه سکوی حکومت ناپذیری کشور رُخ می نمود. زناشویی شاهزادگان قاجار با آنچه که از خاندانهای بزرگ این سوی و آن سوی کشور بر جای مانده بود راهکاری زیرکانه، اگر نخواهیم هوشمندانه اش بدانیم، بود که سراسر کشور را به هم پیوند می داد.

*نک به: کسروی، احمد: شیخ صفی و تبارش